

نشریه نشریه علمی- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره اول، پاییز- زمستان ۱۳۸۹، صفحات ۱۳۱-۱۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۰۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۱/۲۴

نسبت حکومت با زندگی مطلوب؛ نگرشی به رویکرد بی طرفی

محمد راسخ^۱

محمد رضا رفیعی^۲

چکیده

همواره در میان اندیشمندان این سؤال وجود دارد که آیا همان گونه که حکومتها مکلفاند برای شهروندان شان امنیت، رفاه و بهداشت فراهم کنند، نسبت به زندگی مطلوب آنان نیز مسئولند؟ به موجب رویکرد بی طرفی باید میان مقوله های نخست (امنیت، رفاه و بهداشت) و مقوله اخیر (زندگی مطلوب) تفاوت گذاشت. حکومتها باید در قبال مقوله اخیر که با تعابیری همچون برداشت های خیر و برداشت های زندگی مطلوب از آنها یاد شده است، بی طرفی پیشه کنند. رویکرد بی طرفی حاصل تعمیم ایده عرفی گرایی بوده و بر تفکیک میان حق و خیر بنا شده است. این رویکرد براساس ملاحظات متفاوت دارای سنخ های مختلفی است. در این نوشتار به بررسی این مباحث می پردازیم.

واژگان کلیدی: حکومت، بی طرفی، زندگی مطلوب، تفکیک خیر از حق، کمال گرایی.

۱- Email:m-rasekh@sbu.ac.ir.

۲- Email:marrafee@gmail.com.

۱- دانشیار حقوق عمومی و فلسفه حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۲- دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران (پردیس قم).

مقدمه

آیا همان‌گونه که حکومت‌ها مکلف‌اند برای شهروندان‌شان امنیت، رفاه و بهداشت فراهم کنند، نسبت به زندگی مطلوب آنان نیز مسئول‌اند؟ به این پرسش دو گونه پاسخ داده شده که مبنای عمل حکومت‌ها قرار گرفته است و ارزیابی و تطبیق این دو پاسخ برای ارزیابی و مقایسه نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف ضروری است^۱: نخست پاسخ مبتنی بر بی‌طرفی^۲ و دیگری پاسخ مبتنی بر کمال‌گرایی^۳. به موجب رویکرد بی‌طرفی، باید مقوله‌های نخست (امنیت، رفاه و بهداشت) را از مقوله‌ی اخیر تفکیک کرد. طرفداران بی‌طرفی بر این باورند که حکومت‌ها باید نسبت به مقوله‌ی اخیر بی‌طرفی پیشه کنند و تنها با پرداختن به مقولات نخست، بستر مناسبی فراهم آورند تا شهروندان بتوانند زندگی مطلوب خود را انتخاب کنند و آن را عملی سازند. در نقطه‌ی مقابل رویکرد کمال‌گرایی قرار دارد که طرفداران آن بر این باورند که همان‌گونه که حکومت‌ها به حق در مورد امنیت، رفاه و بهداشت شهروندان تکالیفی برعهده دارند، در خصوص زندگی مطلوب آنان نیز مسئول‌اند.

گفتنی است از «زندگی مطلوب» با تعبیری چون «برداشت‌های زندگی مطلوب»^۴، «برداشت‌های خیر»^۵ نیز یاد شده است. تعریف اجمالی این مفاهیم عبارت است از: باورهای اشخاص در مورد آنچه به زندگی آنها معنا می‌دهد یا آنچه در زندگی‌شان مهم است. به تعبیر دورکین، هر کس کم و بیش مفاهیمی را به کار می‌گیرد و از آنها پیروی می‌کند که به زندگی‌اش ارزش می‌دهند (دورکین، لیبرالیسم، ۱۰۷). دین، اخلاق و تجربیات زیباشناختی از جمله مقولاتی هستند که می‌توانند به زندگی‌های افراد معنا بخشند و برای آنها مهم تلقی شوند.

۱- برای مثال، حکومت‌ها با مسائل فرهنگی - هنری جامعه برخورد‌های متفاوتی دارند (برای مطالعه مدل فرانسوی این امر، رک: ایوبی، سیاست‌گذاری فرهنگی در فرانسه: دولت و هنر). همچنان که از مباحث این نوشتار دریافت خواهد شد، ارزیابی سیاست‌های فرهنگی هنری حکومت‌ها و مقایسه آن با همدیگر منوط به ارزیابی و مقایسه این دو پاسخ است.

2- Neutrality
3- Perfectionism
4- Conceptions of Good Life
5- Conceptions of the Good

نگارنده در این نوشتار به بررسی رویکرد بی‌طرفی خواهد پرداخت. پس از معرفی این رویکرد از «بی‌طرفی و مفاهیم مرتبط»، «تفکیک خیر از حق»، «موضوع بی‌طرفی»، «گستره بی‌طرفی»، «اشخاص موضوع بی‌طرفی»، «بی‌طرفی و شیوه‌های ترویج خیر» (شیوه‌های قهری یا غیرقهری) و نیز «سطح بی‌طرفی» بحث خواهد شد. بررسی رویکرد کمال‌گرایی به علت گستردگی بحث مجال و مقالی دیگر می‌طلبد.

رویکرد بی‌طرفی

یکی از رویکردها به مسئله نسبت میان حکومت و زندگی مطلوب بی‌طرفی است. این رویکرد میراثی غنی دارد و تبار این ایده را باید در رساله «درباره آزادی» جان استوارت میل، «متافیزیک عدالت» ایمانوئل کانت و «نامه‌ای در باب تساهل» جان لاک جستجو کرد (Waldron, *Legislation and Moral Neutrality*, 143). به باور لاک، «دولت اجتماعی از انسان‌هاست که فقط برای تأمین، حفظ و پیشبرد منافع مدنی تشکیل شده است» (لاک، نامه‌ای در باب تساهل، ۵۶). همچنین، «قلمرو قدرت حکومت، به هیچ وجه من‌الوجه، نمی‌تواند و نباید به امور مربوط به رستگاری ارواح انسان‌ها تعمیم داده شود... مراقبت از ارواح انسان‌ها به هیچ حاکم مدنی واگذار نشده است» (همان، ۵۷). رالز معتقد است که از منظر تاریخی، مضمون مشترک اندیشه لیبرال این بوده است که حکومت باید بکوشد نسبت به برداشته‌های خیر بی‌طرف باشد (Rawls, *Political Liberalism*, 190). در مقام تبیین سیر تاریخی این رویکرد باید آموزه بی‌طرفی را آخرین تعبیر از نگرشی دانست که لیبرال‌ها همواره درباره نگرش صحیح حکومت‌ها نسبت به ایمان و باور شخصی شهروندان‌شان داشته‌اند (Waldron, *op. cit.*, 143).

نظریه بی‌طرفی به مثابه موضوعی مهم در فلسفه سیاسی در دهه ۱۹۷۰ با انتشار نظریه عدالت جان رالز به طور جدی‌تر مطرح شد. اگر چه رالز در این کتاب به طور صریح اصطلاح

«بی‌طرفی» را به کار نبرده^۱ و به اصل بی‌طرفی هم اشاره‌ای نکرده است (Klosko, 2, *Perfectionism and Neutrality*) اما انتخاب اصول عدالت در وضعیت اولیه در پس پرده بی‌خبری انجام می‌شود که فرد نه تنها از موقعیت طبقاتی، وضعیت اجتماعی، بخت برخوردار از قابلیت‌ها و مواهب طبیعی، هوش و توانایی و جنسیت خود مطلع نیست، بلکه درباره تلقی‌اش از خیر و جزییات طرح عقلانی‌اش برای زندگی نیز چیزی نمی‌داند (Rawls, 7-136, *A Theory of Justice*). رالز بر این باور است که مقایسه ارزشی برداشت‌های مختلف افراد از خیر که سازگار با اصول عدالت هستند، لازم نیست از این‌رو افراد آزادی برابر برای تعقیب برنامه‌های زندگی دلخواه خود دارند، البته تا آنجا که به نقض اصول عدالت نیانجامد (Ibid, 7-136). از دید او، «حکومت حق یا تکلیفی نسبت به موضوعات اخلاقی و دینی یا خواست اکثریت در این خصوص [هر چه که باشد] ندارد. تکلیف حکومت محدود است به تضمین شرایط آزادی اخلاقی و دینی برابر.» (Ibid, 212).

به زعم والدرون، احتمالاً روشن‌ترین تبیین از مفهوم بی‌طرفی را دورکین ارائه کرده است. اگر چه این مفهوم برای کسانی که نوشته‌های لاک یا میل را خوانده‌اند، کاملاً آشناست و هر چند مفاهیم آشنایی همچون تساهل، سکولاریسم و فاصله‌گیری دولت از دین و اخلاقیات شخصی را به ذهن متبادر می‌کند، اما صورت‌بندی دورکین از آن کاملاً تازه است (Waldron, op. cit., 144). از نظر دورکین: تصمیم‌های سیاسی تاحدی که امکان دارد باید از هر مفهوم خاص از زندگی خوب یا آنچه به زندگی ارزش می‌بخشد مستقل بمانند؛ و از آنجا که شهروندان یک جامعه از نظر تلقی‌ها [بی] که زندگی را ارزشمند می‌سازد متفاوتند، دولتی که یک تلقی را بر تلقی‌های دیگر ترجیح می‌دهد - خواه به این علت که مقام‌های دولتی به برتری ذاتی یک تلقی اعتقاد دارند و خواه به این دلیل که یکی از تلقی‌ها بیش از سایرین مورد قبول و حمایت اکثریت جامعه یا یک گروه پرنفوذ است - نمی‌تواند با همه شهروندان به عنوان انسان‌های برابر رفتار کند (دورکین، پیشین، ۸-۱۰۷).

۱- رالز معتقد است که واژه بی‌طرفی به دلیل برخی دلالت‌های گمراه‌کننده (یعنی بی‌طرفی نتایج) نامناسب است و، بر این اساس، از به کارگیری آن احتراز می‌کند (Rawls, *Political Liberalism*, 191). کیملیکا بر این باور است که رالز به جای بی‌طرفی از عبارت «تقدم حق بر خیر» استفاده کرده است (کیملیکا، جماعت‌گرایی، ۱۳۸).

بی‌طرفی و مفاهیم مرتبط

چنانکه از مطالب پیشین دریافت می‌شود، مفهوم بی‌طرفی با مفاهیمی همچون تساهل و عرفی‌گرایی (سکولاریسم) ارتباط نزدیکی دارد از این جهت، توجه به ربط و نسبت این مفاهیم می‌تواند به یافتن درک صحیح از بی‌طرفی کمک کند. در مقام تبیین بی‌طرفی آورده‌اند که این امر وضعیتی است که در آن دو یا چند شخص با هم اختلاف نظر دارند و شخصی که بی‌طرفی وی مطالبه می‌شود، باید الف) خود طرف این نزاع نباشد ب) در جایگاهی باشد که بتواند بر نزاع اثر بگذارد (Waldron, op. cit., 145-6). تفاوت تساهل و بی‌طرفی در این است که هر چند در تساهل شرط دوم محقق است، یعنی شخص سوم در موضعی است که با حمایت یا ایجاد ممانعت برای یکی از طرف‌ها می‌تواند بر نزاع اثر بگذارد، اما شرط اول محقق نیست. تساهل، برخلاف بی‌طرفی مستلزم عدم شرکت شخص سوم در نزاع و خودداری از داشتن نظر و ابراز آن نیست (Zellentin, Neutrality as a Twofold Concept, 161). تفاوت دیگر این دو مفهوم در قلمرو آنهاست. هم اشخاص و هم حکومت، تعهد به تساهل دارند اما چنانکه در مباحث آتی خواهد آمد، اصولاً حکومت است که ملزم به رعایت بی‌طرفی نسبت به برداشته‌های گوناگون خیر است. تساهل فضیلتی است که ورای قلمرو سیاسی هم موضوعیت دارد، اما بی‌طرفی به باور معتقدانش فضیلتی خاص قلمرو سیاسی است.

در خصوص نسبت بی‌طرفی با عرفی‌گرایی و لائیسیتته در مباحث بعدی اشاراتی خواهیم داشت. در این مجال تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که بی‌طرفی حاصل تعمیم قلمرو ایده‌های عرفی‌گرایی و لائیسیتته که به نسبت حکومت با باورهای دینی می‌پردازند، است.

باید توجه داشت حکومت بی‌طرف الزاماً حکومت حداقلی نیست. حکومت بی‌طرف می‌تواند الگویی از توزیع ثروت را اجرایی کند اما بی‌طرفی حکومت مستلزم آن است که مطلوب بودن، این الگو مستلزم پیش‌فرض گرفتن برتری یک سبک از میان سبک‌های مختلف زندگی مطلوب نباشد (Larmore, Patterns of Moral Complexity, 44-5).

تفکیک خیر از حق

بی‌طرفی حکومت نسبت به زندگی مطلوب بر اساس تفکیک میان خیر (امر خوب)^۱ و حق (امر درست)^۲ بنا شده است.^۳ گفتنی است گزاره‌های ناظر به خیر آنچه را به لحاظ ماهوی و اخلاقی ارزشمندند یعنی اهداف، افعال و روابط خوب انسانی را مشخص می‌کنند. گزاره‌های راجع به حق یک طرح واحد و متلائم از زندگی را شکل نمی‌دهند بلکه در عوض ادعاهایی هنجاری هستند که تعامل کثیری از عاملان دارای برداشت‌های مختلف از خیر را سامان می‌دهند؛ این مهم از طریق مشخص کردن آنچه که افراد می‌توانند و نمی‌توانند منصفانه از یکدیگر توقع داشته باشند، انجام می‌گیرد (Lecce, Against Perfectionism, 234).

تفکیک میان حق و خیر ابتدا از سوی کانت در قالب تقسیم حوزه «ارزش» به دو بخش ارائه شده است: بخش مربوط به اخلاق یا فضیلت^۴ و بخش مربوط به قضا یا عدالت.^۵ از دید کانت، «هر تکلیفی یا تکلیف ناشی از حق است یعنی تکلیفی که یک قانون‌گذاری خارجی (برونی) برای آن ممکن است یا تکلیف ناشی از فضیلت است که چنین چیزی برای آن ممکن نیست. نوع دوم صرفاً به این دلیل نمی‌تواند تابع قانون‌گذاری خارجی باشد که در پی غایتی است که این غایت (یا داشتن آن) خود یک تکلیف است. اما کسی نمی‌تواند از طریق قانون‌گذاری خارجی برای خود غایت تعیین کند زیرا این عمل یک فعل درونی نفس است» (کانت، فلسفه حقوق، ۷۶). وی در جای دیگری آورده است که «درواقع تمایز تکلیف فضیلت از تکلیف حق در این است که در مورد تکلیف حق یک اجبار خارجی اخلاقاً ممکن است در حالی که تکلیف فضیلت فقط مبتنی بر یک خوداجباری آزاد است...» (کانت، فلسفه فضیلت، ۳۷) «تکالیف فضیلت چنان تکالیفی هستند که در خارج از ذهن نمی‌توان برای آنها قانون تعیین کرد» (همان، ۷۰). در حقیقت در سطح امر حق یا درست صرفاً با تضمین اراده

1- The Good

2- The Right

۳- به نظر می‌رسد تفکیک خیر از حق با اصل بی‌طرفی رابطه استلزامی نداشته باشد؛ می‌توان این تفکیک را پذیرفت و در عین حال به بی‌طرفی تن نداد. برای نمونه مشابه چنین تفکیکی در نوشته‌های رز که کمال‌گراست نیز آمده است (ر.ک: Raz, 1986, p. 213).

4- Tugend

5- Recht

آزاد فرد سر و کار داریم و داوری در باب محتوای عمل برآمده از این اراده را به خود فرد وامی‌گذاریم حال آن که در سطح امر خیر یا خوب محتوای عمل برآمده از اراده آزاد نیز محل بحث و داوری است (ر.ک: راسخ، آزادی چون ارزش، ۲۹۴-۲۹۰؛ راسخ، نظریه حق و استاینر، مفهوم عدالت).

جان رالز این تمایز را در قالب نظریه «تقدم حق بر خیر»^۱ مطرح می‌کند. به بیان وی فرد نباید از منظر آن نگرش به خیر که مستقل از او تعریف شده، اقدام به شکل دادن به زندگی خود کند. اصل «تقدم فرد بر غایات خود» پشتیبان نظریه مذکور است که به موجب آن فرد «بر غایاتی که خود تصدیق کرده مقدم است؛ حتی یک غایت مسلط باید از میان امکان‌های متعدد برگزیده شود». نتیجه این خواهد شد که حق را بر خیر مقدم بدانیم (Rawls, op. cit., 560). نتیجه تقدم حق بر خیر این خواهد بود که تعریف حق‌های افراد باید منصرف از برداشتی از خیر باشد که خود یا دیگران (از جمله جامعه و حکومت) برگزیده‌اند.

موضوع بی‌طرفی

وقتی بی‌طرفی یک تصمیم سیاسی تقاضا می‌شود، بی‌طرفی کدام مؤلفه در نظر است؟ مبنای موجه، هدف یا نتیجه آن سیاست از جمله مؤلفه‌هایی هستند که در این خصوص به مثابه موضوع بی‌طرفی به آنها ارجاع داده شده است؛ بی‌طرفی یکی، دو یا همه آنها می‌تواند مد نظر باشد.

برای یک تصمیم خاص می‌توان دلایل موجه مختلفی متصور شد که ممکن است برخی از آنها غیربی‌طرفانه یعنی مبتنی بر برداشتی خاص از خیر باشند. قید بی‌طرفی اتخاذ تصمیم سیاسی بر مبنای توجیحات غیربی‌طرفانه را نهی می‌کند. لاک تفکیک میان این دو قسم توجیه و نفی اتخاذ تصمیم بر مبنای توجیحات غیربی‌طرفانه را چنین توضیح می‌دهد که اگر «مصلحت اجتماع ایجاب کند برای افزایش نسل گاوها که به دلیل مرگ‌ومیر زیاد از بین رفته‌اند، مدتی هرگونه ذبحی ممنوع شود، در این حال چه کسی دخالت حاکم مدنی را در

1- The Priority of The Right over The Good

منع کردن همه رعایا از کشتن گاوها برای هر استفاده‌ای که باشد نادرست خواهد شمرد؟... قانونی که در این زمینه وضع می‌شود مربوط به مذهب نیست بلکه ناظر به یک امر سیاسی است. یعنی قانون به مراسم قربانی کاری ندارد بلکه ذبح گاوها را ممنوع می‌کند» (لاک، پیشین، ۱۱۴). همچنان که از این مثال برمی‌آید، قانون ممنوعیت ذبح گاو اگر بر مبنای ملاحظات اقتصادی یا بهداشتی باشد، قانون موجهی است ولی اگر از باب مخالفت با یک فرقه مذهبی باشد موجه نخواهد بود (Waldron, op. cit., 150).

یکی دیگر از موضوعات بی‌طرفی، بی‌طرفی هدف است. بر این اساس، بی‌طرفی تصمیمات سیاسی در گرو بی‌طرفی اهداف آنهاست. برای نمونه کمک مالی حکومت به افراد برای تشکیل خانواده می‌تواند با هدف بی‌طرفانه‌ای چون افزایش بهره‌وری اقتصادی انجام شود (با این فرض که افراد متأهل بازدهی اقتصادی بیشتری دارند) اما هدف غیربی‌طرفانه‌ای چون ارتقای سطح اخلاقی جامعه نیز متصور است (با این فرض که متأهل شدن افراد باعث ارتقای اخلاقی آنها و به نفع جامعه می‌شود) که امکان دارد به موجب رویکرد بی‌طرفی پذیرفتنی نباشد. نمونه دیگر کاستن ساعات کار می‌تواند به منظور کاهش مصرف انرژی یا با هدف ایجاد فرصت بیشتر برای خودسازی و عبادت افراد انجام شود، که به دلیل غیربی‌طرفانه بودن هدف اخیر تصمیم یادشده با ملاک حفظ بی‌طرفی موجه نیست.

دلایل توجیه‌کننده بی‌طرفی معمولاً متضمن اهداف بی‌طرفانه هستند (Larmore, The Morals of Modernity, 126) و بر این اساس تحقق یکی از آنها برای حصول بی‌طرفی کفایت می‌کند. با این حال وضعیت‌هایی متصور است که تصمیم با هدف غیربی‌طرفانه دارای توجیه بی‌طرفانه‌ای باشد. برای نمونه ممکن است تصمیم به هدف ترویج آموزه‌های دین اکثریت در موضوعی خاص در پیش گرفته شده باشد که این سیاست دارای توجیه بی‌طرفانه‌ای چون حفظ صلح و ثبات باشد (Arneson, Liberal Neutrality on the Good: An Autopsy, 194). افزون بر این کنار گذاشتن برخی دلایل موجه غیربی‌طرفانه برای تصمیمات بدین معنا نیست که دلایل موجه غیربی‌طرفانه دیگری برای آن تصمیمات وجود ندارد و قابل ارائه نیست. از این رو برای تحقق بی‌طرفی علاوه بر ارائه دلایل موجه

بی‌طرفانه باید در پی تحقق بی‌طرفی اهداف نیز بود (Beckman, *The Liberal State and the Politics of Virtue*, 122).

افزون بر اینکه دلایل موجه و اهداف تصمیمات سیاسی می‌توانند موضوع بی‌طرفی قرار گیرند، نویسندگان مختلف به بی‌طرفی آثار و نتایج تصمیمات نیز اشاره کرده‌اند. آرنسون اقتضای بی‌طرفی اثر و نتیجه را این می‌داند که برداشتی از خیر بر دیگر برداشتها برتری نیابد یا اینکه مدافعان برداشتی از خیر بر مدافعان دیگر برداشتها برتری نیابند (Arneson, *op. cit.*, 193). لازم به ذکر است که اغلب بی‌طرف‌گرایان این موضوع بی‌طرفی را به حق مردود شمرده و آن را غیرقابل دفاع می‌دانند. برای نمونه رالز بی‌طرفی نتیجه را غیرعملی دانسته‌است (Rawls, *Political Liberalism*, 194). همچنین ادعا شده است که حکومتی که بخواهد بی‌طرفی نتیجه را محقق کند باید در پی این باشد که برداشت خیر هر شخص، صرف‌نظر از هزینه‌هایی که برای دیگران در بر دارد، با سهولت برابر اجرا شود. اقتضای این امر اختصاص یارانه به سلايق پرهزینه خواهد بود، امری که با اصل مسئولیت شخصی و انصاف، که محور نظریات برابری طلبانه افرادی همچون دورکین است، منافات دارد (Macleod, *Liberalism, Justice, and Markets*, 191).

گستره بی‌طرفی

برخی نویسندگان از ضرورت بی‌طرفی حکومت نسبت به تمامی برداشتهای خیر سخن گفته و میان این برداشتها قائل به تفکیک نشده‌اند. از نگاه این نویسندگان تفاوتی میان برداشتهای خیر نیست و همگی باید مشمول قید بی‌طرفی باشند. بر این اساس می‌توان نویسندگانی چون رالز، دورکین، آکرمن و والدرون را از جمله بی‌طرف‌گرایانی دانست که به بی‌طرفی حکومت نسبت به همه برداشتهای خیر معتقدند. در مقابل برخی از طرفداران بی‌طرفی بر این باورند که اقتضای بی‌طرفی این نیست که حکومت نسبت به همه برداشتهای مربوط به زندگی مطلوب بی‌طرف باشد؛ حکومت تنها باید نسبت به برداشتهای واقعاً اختلافی در جامعه بی‌طرف باشد (Larmore, *Patterns of Moral Complexity*, 67). به موجب این رویکرد اگر در جامعه برداشتهایی از خیر وجود داشته باشند که اختلافی

نباشند، می‌توان آنها را به نحو موجهی مبنای اقدامات حکومت قرار داد. برای نمونه در بسیاری از جوامع باورهایی چون مطلوب بودن خانواده سنتی و نیز نامطلوبی رفتارهای نامتعارف جنسی اختلافی نیستند، از این رو حکومت می‌تواند این شکل‌های مطلوب زندگی را ترویج و از شکل‌های نامطلوب ممانعت کند.

به نظر می‌رسد تفاوت گذاشتن میان برداشت‌های اختلافی و غیراختلافی از زندگی مطلوب پاسخی باشد به انتقادی که در مورد نظریات بی‌طرف‌گرایانه مطلق چون نظریه رالز، دورکین یا آکرمن مطرح شده است. به موجب این نقد، «همه برداشت‌های زندگی مطلوب مشابه نیستند و همه آنها به میزانی واحد بی‌طرفی حکومت را اقتضاء نمی‌کنند» (Sinopoli, Liberalism and Contested Conceptions of the Good, 645).

محدود کردن نظریه بی‌طرفی به برداشت‌های اختلافی با دو ایراد روبروست: نخست اینکه حتی اگر افراد در خصوص ترجیح شیوه‌ای از زندگی یا برداشتی از خیر به توافق برسند، دلیلی برای ابتدای تصمیمات حکومت بر آن نخواهد بود، چرا که ممکن است برداشت‌های غیراختلافی فعلی در آینده اختلافی شوند. برای نمونه در گذشته رشد فزاینده اقتصادی به دلیل تأثیر مثبت بر رفاه افراد با مخالفتی روبرو نبود اما به دلیل گسترش نگرانی‌های زیست‌محیطی در این خصوص اختلاف به وجود آمده است. در چنین مواردی حکومت‌ها با شمار زیادی از سیاست‌ها و قوانین مواجه‌اند که فاقد دلیل موجه مبتنی بر بی‌طرفی‌اند. به نظر برخی بر این اساس برای اجتناب از این چالش بهتر است از آغاز همه برداشت‌های خیر کنار گذاشته شوند (Ibid, 652). دوم اینکه ممکن است یک ادعا به صرف مخالفت برخی افراد با آن اختلافی باشد، حتی اگر مخالفان دلیل معقولی برای مخالفت خود نداشته باشند. در این صورت به نظر می‌رسد کنار گذاشتن یک سیاست یا قانون معقول به صرف مخالفت بی‌دلیل برخی افراد صحیح نباشد (Arneson, op. cit., 195-6).

گستره نظریه بی‌طرفی براساس نظری دیگر باید از برداشت‌های اختلافی نیز محدودتر و منحصر به برداشت‌های دینی شود. از این رو برخی نویسندگان یکی از ایرادات بی‌طرف‌گرایان را این می‌دانند که آنچه از حکومت غیر بی‌طرف در ذهن دارند

حکومتی است که آموزه‌های دین رسمی شده‌ای را مبنای قوانین و سیاست‌های غیربی‌طرفانه خود قرار داده است (Ibid, 215). این امر سبب شده است که آنها همان مواجهه‌ای را که با این قسم حکومت‌ها دارند به دیگر موارد نیز تعمیم دهند، حال آنکه این قسم از حکومت‌های غیربی‌طرف برداشت خیری که از آن دفاع می‌کنند تنها مصداق متصور نقض بی‌طرفی نیست و مهم‌تر اینکه مصداقی غیرمعمول است. به همین دلیل نباید دیگر برداشت‌های خیر را با برداشت‌های دینی در یک کفه ترازو گذاست (Sinopoli, op. cit., 655).

تفاوت عمده میان برخی برداشت‌های دینی و دیگر برداشت‌ها، خیر به ویژگی انحصارگرایی (طردکنندگی) آنها باز می‌گردد. این قسم برداشت‌های دینی صرفاً خود را برحق و رستگاری را منحصر به خود می‌دانند (خلیلی، انحصارگرایی ادیان، (۷). افزون بر این باید به این نکته مهم اشاره کرد که ویژگی طردکنندگی در سطح برداشت‌های دینی متوقف نمانده است و مذاهب موجود در هر یک از ادیان گاه به شکل شدیدتری گرایش به انحصارگرایی دارند. طرفه آنکه باورهای دینی فرد در مقایسه با باورهای افراد دیگر یا با باورهای غیردینی همان فرد متفاوت است. مؤمنان باورهای دیگری نیز دارند که به یک اندازه به هر دو نوع باور تعلق خاطر ندارند، رابطه فرد با باورهای دینی‌اش امری وجودی و وجدانی است.

برخی نویسندگان بر این باورند که چون این مسائل زمینه‌ای را فراهم کرده است تا در طول تاریخ کشمکش‌های دینی و مذهبی منبع مداوم نزاع‌های سیاسی و اجتماعی باشند و دورنمایی روشن برای حل و فصل عقلائی و صلح‌آمیز این نزاع‌ها وجود ندارد، احتیاط چنین اقتضا می‌کند که از ورود برداشت‌های مربوط به عرصه اداره امور عمومی پرهیز شود (Sinopoli, op. cit., 655). باری از آنجا که دیگر برداشت‌های خیر با چنین معضلاتی روبه‌رو نیستند لازم نیست اصل بی‌طرفی به آنها نیز گسترش داده شود.

اشخاص مشمول بی‌طرفی

یکی دیگر از پرسش‌های مربوط به اصل بی‌طرفی آن است که این اصل بر تصمیمات سیاسی کدام یک از فاعلان یا اشخاص اعمال می‌شود؟ آیا صرفاً شامل تصمیمات حکومت

می‌شود؟ آیا بر اشخاص خصوصی نیز اعمال می‌شود؟ اگر این گونه است، بر کدام یک از اشخاص قابل اعمال است؟

با توجه به آنچه تاکنون گفته آمد، بدیهی است که مدافعان نظریه بی‌طرفی قطعاً آن را بر تصمیمات و اقدامات حکومت، هر سه قوه حکومتی، اعمال می‌کنند. به دیگر سخن قوه مقننه در امر قانونگذاری، قوه مجریه در امر اجرای قوانین و دادگاه‌ها و نظام قضائی در صدور احکام و اجرای آنها ملزم به رعایت بی‌طرفی‌اند.^۱ در این خصوص رالز اهمیت ویژه‌ای به دیوان عالی می‌دهد که وظیفه تجدیدنظر عالی قضایی را بر عهده دارد (Rawls, op. cit., 231). به باور او قضات این دادگاه در تفسیر قانون اساسی نباید به نظام اخلاقی شخصی خود استناد کنند. آنان همچنین نباید به نگرش‌های مذهبی و فلسفی خود یا دیگران استناد کنند (Ibid, 236). بر این اساس نهادهایی با کارکرد مشابه که وظیفه تطبیق قوانین عادی با قانون اساسی و یا تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارند، تکلیف مهمی در رعایت اصل بی‌طرفی دارند.

اما در مورد لزوم رعایت اصل بی‌طرفی از سوی شهروندان عادی، گفتنی است بسیاری از صورت‌بندی‌های ارائه شده از بی‌طرفی صرفاً حکومت‌ها را ملزم به رعایت این اصل می‌دانند. برای نمونه، رالز در تعریفی که از بی‌طرفی اهداف و آثار یا نتایج ارائه می‌دهد، حکومت را در کانون توجه خود قرار داده است (Ibid, 193). به تعبیر جوزف رز، «اقدام حکومت باید ناظر به آرمان‌های زندگی بی‌طرفانه باشد» (Raz, The Morality of Freedom, 100). رز ضمن اعتراف به ساکت بودن نظریه‌اش در این مورد که آیا اقدام سیاسی افراد در انتخابات می‌تواند با هدف ترویج برداشت خاصی از خیر باشد یا خیر، به این نکته اشاره می‌کند که در نوشته‌های بی‌طرف‌گرایان به این مسأله توجهی نشده است (Ibid, 100f). از دید جرمی والدرون، نظر بی‌طرف‌گرایان این نیست که افراد به طور کلی باید نسبت به زندگی مطلوب بی‌طرف باشند، یا اینکه بی‌طرفی نوعی فضیلت اخلاقی یا فکری

۱- تفاوت این برداشت از بی‌طرفی با ایده آشنای بی‌طرفی قضایی روشن است. بی‌طرفی قضایی ناظر به نسبت قاضی با طرفین دعوا است. بر این اساس می‌توان گفت قاضی از دو جهت باید بی‌طرف باشد: یکی مواجهه بی‌طرفانه با طرفین دعوا و دیگری رعایت بی‌طرفی در صدور و اجرای حکم به شرح فوق‌الذکر.

است که همه باید به آن اهتمام داشته باشند، بلکه الزام بی‌طرفی خاص قلمرو هنجارهای سیاسی است. با این حال وی تصریح می‌کند که پذیرفته نیست اشخاص در هنگام رأی‌دادن از برداشت خاصی از خیر جانبداری کنند. باری، والدرون اشاره‌ای به الزامات و پیامدهای این موضوع نمی‌کند (Waldron, op. cit., 154).

رالز نیز اشخاص خصوصی را در برخی موارد مشمول قید بی‌طرفی دانسته است. به تعبیر او داورهای شخصی افراد درباره مسائل سیاسی مشمول قید بی‌طرفی نمی‌شوند. گفت‌وگوهای افراد درباره مسائل سیاسی به مثابه اعضای انجمن‌های دینی یا دانشگاهی می‌تواند غیربی‌طرفانه و براساس باورهای اخلاقی و دینی آنها باشد. اما این قید بر شهروندانی که در عرصه عمومی به فعالیت سیاسی می‌پردازند و بر اعضای احزاب سیاسی و نامزدها در مبارزات انتخاباتی و بر دیگر گروه‌های حامی آنان اعمال می‌شود. از دید رالز هنگامی که شهروندان درباره مسائل مربوط به قانون اساسی و عدالت بنیادین رأی می‌دهند قید بی‌طرفی بر آنان نیز اعمال می‌شود (Rawls, op. cit., 215).^۱

به هر حال، سؤال اصلی این است که آیا شمول بی‌طرفی بر اشخاص خصوصی ضرورت دارد؟ در واقع افراد به شیوه‌های گوناگون بر تصمیمات حکومت تأثیر می‌گذارند. آنان بر مبنای اولویت‌ها و ملاحظات خود نمایندگان مجالس قانون‌گذاری و متصدیان مناصب حکومتی را انتخاب می‌کنند و از منتخبان انتظار تحقق آن اولویت‌ها و ملاحظات را دارند. این امر مبنای انتخاب مجدد یا کنار گذاشتن منتخبان خواهد بود. مهم‌تر اینکه، آنان با شرکت در همه‌پرسی اقدام به تصویب یا اصلاح قانون اساسی یا قوانین عادی می‌کنند. بر این اساس شاید بتوان گفت بدون ملزم کردن شهروندان به رعایت بی‌طرفی در تصمیمات سیاسی و عمومی نتوان حکومت را به بی‌طرفی ملزم کرد (Sher, Beyond Neutrality: Perfectionism and Politics, 29).

۱- رالز در نوشته بعدی خود دامنه اشخاص خصوصی مشمول قید بی‌طرفی را محدود کرده است (ر.ک: Rawls, The Idea of Public Reason Revisited, 767).

بی‌طرفی و شیوه‌های ترویج خیر

چنانکه گفته آمد، بی‌طرف‌گرایان مدعی‌اند حکومت نباید برای ترویج خیر اقدامی انجام دهد. حال، با توجه به اینکه حکومت ابزارهای مختلف قهری و غیرقهری، همچون ابزارهای مالی (مثل مالیات و یارانه)، آموزشی و حقوقی در اختیار دارد که می‌تواند برای پیشبرد سیاست‌های کمال‌گرایانه از آنها استفاده کند، پرسش این است که اصل بی‌طرفی کدام یک از شیوه‌های ترویج برداشت‌های خیر را ممنوع می‌کند؟ آیا استفاده حکومت از ابزارهای غیرقهری نیز ممنوع است؟

معمول‌ترین پاسخ به این پرسش آن است که بی‌طرفی استفاده از زور و تهدید را منع می‌کند. بی‌طرف‌گرایان با همه اختلاف نظرهایی که دارند، بر رد «اخلاق‌گرایی حقوقی» اتفاق دارند که به موجب آن اشخاص را صرفاً به این دلیل که اعمال‌شان ناپسند یا غیراخلاقی شمرده می‌شود، نباید مجازات کرد. همچنین بی‌طرف‌گرایان بر این باورند که حکومت‌ها نباید شهروندان را به انجام امور، صرفاً به این دلیل که پسندیده یا اخلاقی‌اند، اجبار کنند البته به این شرط که اصل لاضرر نقض نشود (Ibid, 34). به تعبیر میل، «تنها هدف موجهی که به پاس تأمین آن می‌توان بر هر کدام از افراد یک جامعه متمدن، حتی برخلاف اراده وی، اعمال قدرت کرد این است که مانع از زیان زدن او به دیگران گردید. مصالح شخصی آن فرد (جسمانی یا اخلاقی) دلیل کافی برای مداخله کردن دیگران در کارش نیست» (میل، رساله درباره آزادی، ۴۴-۴۳).

آیا بی‌طرفی مانع از استفاده کمال‌گرایانه حکومت‌ها از ابزارهای غیرقاهرانه می‌شود؟ هرچند برخی از نویسندگان کمال‌گرا کوشیده‌اند حساب ابزارهایی چون یارانه و مالیات را از ابزارهای قهری جدا کنند، به نظر می‌رسد بی‌طرف‌گرایان اصولاً با استفاده دولت از ابزارهایی همچون مالیات و یارانه برای پیشبرد اهداف غیربی‌طرفانه، حتی اهداف فرهنگی و هنری،

مخالف باشند.^۱ از دید آنان توزیع منابع بر طبق «نظریه مضیق خیر» رالز و در قالب خیرهای اولیه به بهترین وجه، افراد را برای تعریف برداشتی از خیر برای خود و تعقیب آن قادر می‌سازد و اکتفای حکومت به این سطح از اقدام و احتراز از اقدامی فراتر از آن، مناسب‌ترین شیوه برای ترویج منافع اساسی افراد در راهبری یک زندگی به واقع مطلوب است (Kymlicka, Liberal Individualism and Liberal Neutrality, 186-7). گفتنی است بی‌طرف‌گرایان خیرهای اولیه رالز را بی‌طرفانه تلقی می‌کنند. از نگاه آنان خیرهای اولیه به همه شهروندان، صرف‌نظر از برداشتهای خاص آنان از زندگی مطلوب، برای برخورداری از یک زندگی مطلوب کمک می‌کند و به همین جهت حکومت‌ها برای ترویج و حتی بازتوزیع آنها مجازند (Lecce, op. cit., 21).

رالز در مقام رد این قسم اقدامات کمال‌گرایانه اظهار می‌دارد که از دیدگاه وی کمالات انسانی باید در حدود اصل «پیوند آزاد»^۲ پی‌گرفته شوند. افراد به همان شیوه‌ای که اجتماعات دینی خود را شکل می‌دهند برای پیشبرد منافع فرهنگی و هنری خود به همدیگر ملحق می‌شوند. بر این اساس مجامعی که افراد برای ارتقای هنر، علم و فرهنگ ایجاد کرده‌اند، به این دلیل که فعالیت‌هایشان ارزش بیشتری دارد، از سهم توزیعی افزون‌تری برخوردار خواهند شد. این مجامع در چارچوب دو اصل عدالت رالز از عاید منصفانه‌ای در قبال ارائه خدمات یا از کمک‌های داوطلبانه شهروندان علاقه‌مند برخوردار می‌شوند (Rawls, A Theory of Justice, 328). وی تصریح می‌کند که «اصول عدالت پرداخت یارانه را به دانشگاه، مؤسسات، اپرا و تئاتر به این دلیل که این نهادها ذاتاً ارزشمندند، مجاز نمی‌داند» (Ibid, 332).

۱- برخی از بی‌طرف‌گرایان کوشیده‌اند در چارچوب اصل بی‌طرفی برای حمایت حکومت از فعالیت‌های فرهنگی و هنری توجیهاتی فراهم آورند که از جمله می‌توان به نوشتاری از دورکین با عنوان «آیا دولت لیبرال می‌تواند حامی هنر باشد؟» اشاره کرد (ر.ک: (Dworkin, A Matter of Principle, 221-233

سطح بی‌طرفی

از دیگر مباحث مطرح در خصوص رویکرد بی‌طرفی این است که بی‌طرفی در چه سطحی باید اعمال شود؟ آیا این اصل صرفاً بر مبانی و قانون اساسی اعمال می‌شود یا اینکه قوانین عادی را هم در بر می‌گیرد؟ آیا مقررات هم باید بی‌طرفانه تدوین شوند؟ وضعیت تفسیر و اجرای قوانین و مقررات از سوی مدیران و قضات چگونه است؟

برخی از بی‌طرف‌گرایان قید بی‌طرفی را چنان تعریف کرده‌اند که ناظر به همه سطح‌های یاد شده است. چنانکه گفته شد، دورکین در تعریف اصل بی‌طرفی آن را ناظر به همه تصمیم‌های سیاسی می‌داند و میان آنها تفکیکی قائل نمی‌شود. آکرمن و والدرون نیز دامنه بی‌طرفی را به همه تصمیمات سیاسی می‌گسترانند. رالز، دست‌کم در نظریه عدالت، بی‌طرفی را برای سطوح پایین‌تر از قانون اساسی نیز قائل می‌شود. از دید او طرف‌های قرارداد اجتماعی در وضعیت نخستین در توالی چهار مرحله‌ای برای پل زدن میان اصول انتزاعی عدالت و تصمیم‌های واقعی زندگی سیاسی، باید بر بی‌خبری خود تا مرحله نهایی باقی بمانند. پرده بی‌خبری در هر چهار مرحله نقش خود را به منزله صافی‌ای برای ممانعت از دخالت دادن برداشته‌های خیر افراد ایفاء می‌کند (Sher, op. cit., 31). این چهار مرحله عبارتند از: تعریف اصول عدالت، انتخاب قانون اساسی عادلانه، تدوین قوانین و سیاست‌ها و «اجرای قواعد در موارد خاص از سوی قضات و مدیران و تبعیت از قواعد از جانب شهروندان» (Rawls, op. cit., 199). همین باور رالز است که وی را به نکته مذکور وامی‌دارد که حکومت‌ها اجازه پرداخت یارانه به دانشگاه، موسسات، اپرا و تئاتر را بر این مبنا که این نهادها ذاتاً ارزشمندند، ندارند. به این دلیل که این پرداخت‌ها بر اساس قوانین عادی و مقررات ناشی از آنها انجام می‌گیرد. با این حال رالز، چنانکه خواهیم دید، در نوشته‌های بعدی خود از این دیدگاه عدول کرده است.

برخی از مدافعان بی‌طرفی دیدگاه بی‌طرفی محدود به قانون اساسی را مطرح کرده‌اند. از منظر آنان، عدم بی‌طرفی حکومت در سطح قوانین و مقررات و تصمیمات عادی مشروط به رعایت چارچوب‌های قانون اساسی پذیرفته است. همان طور که گفته شد، رالز در نوشته‌های

متقدم خود افزون بر قانون اساسی، قوانین عادی و اجرای این قوانین را مشمول اصل بی‌طرفی می‌دانست. با این حال وی در نوشته‌های بعدی‌اش براساس آنچه «الزامات انعطاف‌ناپذیر بی‌طرفانه بودن همه قوانین و تصمیمات سیاسی» نامیده می‌شود (Sher, op. cit., 32) از این دیدگاه عدول کرده است. رالز در لیبرالیسم سیاسی تصریح می‌کند که شهروندان و قانونگذاران آنجا که پای مبنای قانون اساسی و عدالت بنیادین در میان نیست، می‌توانند بر مبنای دیدگاه‌های اخلاقی جامع خود اقدام کنند (Rawls, Political Liberalism, 235).^۱ وی مؤلفه‌های مبنایی قانون اساسی را بدین نحو برمی‌شمارد: الف) اصول بنیادینی که ساختار کلی دولت و فرایندهای سیاسی یعنی قوای سه‌گانه و قلمرو حکومت اکثریت را مشخص می‌کنند ب) حقوق و آزادی‌های بنیادین برابر افراد که اکثریت قانونگذار باید به آنها احترام بگذارد. از جمله این حقوق و آزادی‌ها حق رأی و مشارکت در امور سیاسی، آزادی وجدان، آزادی اندیشه و تشکل و نیز حمایت از حاکمیت قانون است (Ibid, 227).

دلایل رالز برای محدود کردن قلمرو بی‌طرفی و کنار گذاشتن بخش عمده‌ای از تصمیمات و اقدامات سیاسی از این قلمرو کدامند؟ وی بی‌طرفی در این تصمیمات را نه دست‌یافتنی و نه مطلوب می‌داند (راولز، عدالت به مثابه انصاف، ۲۲۱). از نظر رالز دلایل بی‌طرفانه^۲ قادر به حل همه مسائل قانونگذاری نیست. مجالس قانونگذار به مسائل زیادی می‌پردازند و در مورد امور مختلف فراوانی قانون وضع می‌کنند. این قوانین از ارزش‌های غیرسیاسی و به طور خاص از آرمان‌های کمال‌گرایانه متأثر شده‌اند که گریزی از آن نیست و این امر نامطلوب نیز نیست. قوانین مالیات‌ها، قوانین حاکم بر مالکیت، قانون‌گذاری مربوط به حفظ محیط زیست و کنترل آلودگی، قوانین تأسیس پارک‌های ملی و مصوبات مربوط به بودجه موزه‌ها و امور هنری در زمره آن قوانین‌اند (همان، ۱۵۹). با این همه رالز تصریح

۱- لازم به ذکر است رالز بخشی از قوانین عادی را نیز مشمول قید بی‌طرفی دانسته است. قوانین مربوط به قانون اساسی و قوانین مربوط به مسائل به شدت تفرقه‌انگیز (مثل سقط جنین) از این جمله‌اند (رک: راولز، عدالت به مثابه انصاف، ۸۲).

۲- گفتنی است رالز، به جای «دلیل بی‌طرفانه»، اصطلاح «استدلال عمومی» (Public Reason) را به کار برده است.

می‌کند که به باور او حل و فصل مسائل سیاسی با تمسک به دلایل بی‌طرفانه بسیار مطلوب است هرچند همواره چنین چیزی ممکن نیست (Ibid, 215).

به تعبیر فریمن شاید تردید رالز برای تعمیم دلایل بی‌طرفانه به همه تصمیمات سیاسی، به این دلیل است که بازداشتن شهروندان از تصویب قوانین غیربی‌طرفانه محدودیت‌های بسیار زیادی را بر اعمال حق برابر آنها به مشارکت سیاسی اعمال می‌کند. برای نمونه اگر مجلس به رغم مخالفت شمار زیادی از شهروندان یا عدم وجود نفع برای آنان برای حفظ برخی نواحی طبیعی، تأسیس پارک‌های ملی و فعالیت ارکستر ملی بودجه‌ای تصویب کند، این امر واقعاً غیردموکراتیک یا نامشروع است (Freeman, Rawls, 397-398).

برخی دیگر از مدافعان بی‌طرفی محدود به شکل جزئی‌تری به آن پرداخته و کوشیده‌اند دست‌نیافتنی و نامطلوب بودن قرائت گسترده از بی‌طرفی را نشان دهند. برایان بری بر این باور است که سیاست‌های عمومی در بسیاری از موضوعات بازتاب‌دهنده برداشت‌های خاصی از خیر هستند که از جمله آنها می‌توان به سیاست‌های ناظر به حفظ آثار باستانی و بناهای تاریخی، حمایت از نواحی دارای زیبایی‌های طبیعی، پرداخت یارانه برای امور هنری و مانند آنها اشاره کرد. از دید او تصمیمات راجع به آنچه که در مدارس عمومی باید آموزش داده شود باید به روشنی در بردارنده نگرشی خاص نسبت به ارزش برخی امور باشد. بر این اساس این فرض که شیوه‌ای برای تعریف سیاست‌های آموزشی وجود دارد که بین همه برداشت‌های خیر بی‌طرف است، فرضی معقول نیست. در نتیجه، آنان که از نظریه بی‌طرفی تقنینی (و نه اساسی) در طراحی یک سیاست آموزشی بی‌طرفانه حمایت می‌کنند کارشان با شکست مواجه خواهد شد (Barry, Justice as Impartiality, 161).

استدلال برای نامطلوب بودن بی‌طرفی کامل این است که ضرورت بی‌طرفی همه قوانین و تصمیمات مستلزم کنار گذاشتن تک تک قوانین و سیاست‌هایی است که توجیهات یا اهداف تصویب و تدوین آنها مبتنی بر برداشتی از خیر بوده‌اند، حال آنکه برخی از قوانین ارزشمند از این جمله بوده‌اند و برخی از آنها اساساً اختلافی نبوده‌اند مانند قوانین علیه آزار حیوانات و برخی که اختلافی بوده‌اند چشم‌پوشی از آنها آسان نیست مانند قوانین محیط

زیستی یا مربوط به پرداخت یارانه به امور هنری. با عنایت به این تبعات ناخوشایند بی‌طرفی کامل، محدود کردن گستره بی‌طرفی از سوی رالز و دیگران خردمندانه به نظر می‌رسد (Schaller, Liberal Neutrality and Liberty of Conscience, 109-110).

همچنین در مقام توجیه این تحدید گفته شده است که با توجه به اهمیت و جایگاه مبانی قانون اساسی و عدالت بنیادین، بی‌طرفانه بودن آنها ضروری است، ولی در یک نظام سیاسی عادلانه در عین حال که شهروندان از هر یک از تصمیمات رضایت ندارند، چه اینکه اجماع تحقق یافتنی نیست، ساز و کارهای دموکراتیک برای شهروندان فرصت مناسب برای مطرح کردن نظریات خود و اثرگذاری بر جریان تصمیم‌گیری در این موضوعات را فراهم می‌آورد (Scanlon, Rawls on Justification, 163). به دیگر سخن، در چارچوب قانون اساسی و اصول عدالت، افراد با نگرش‌های مختلف در باب خیر می‌توانند در رقابت با همدیگر در فرآیندی دموکراتیک بکوشند سیاست‌ها و قوانین غیربی‌طرفانه مورد نظر خود را به تصویب برسانند. آنان که رقابت را می‌برند، در یک رقابت دموکراتیک منصفانه برنده شده‌اند و بر این اساس در اجرای اولویت‌های خود محق‌اند. اقلیت هم این بخت را دارد که برنده انتخابات بعدی باشد (Arneson, op. cit., 209). از این رو در یک چارچوب سیاسی بی‌طرفانه تصمیمات غیربی‌طرفانه برای همه افراد جامعه (از جمله کسانی که به برداشت پشتیبان آن تصمیمات باور ندارند) قابل پذیرش است، چرا که اتخاذ آنها با رویه‌ای منصفانه انجام شده است که بر مبانی موجه بی‌طرفانه استوار هستند.

باری برخی از صاحب‌نظران این تفکیک را برنتابیده و آن را ناموجه می‌دانند. از منظر پیروان این دیدگاه محدود کردن بی‌طرفی به مباحث اساسی نظریه‌ای متزلزل است. اگر دلایل موجهی برای بی‌طرفی وجود داشته باشد، فراتر از قانون اساسی و عدالت بنیادین خواهد رفت و اگر دلایل قوی‌ای برای عدم بی‌طرفی وجود داشته باشد، موضوعات قانون اساسی و عدالت بنیادین را نیز در بر می‌گیرد (Ibid, 209).

آیا برای دفاع از این قسم بی‌طرفی تمسک به فرایندهای دموکراتیک کارساز است؟ پاسخ منفی است، به نظر می‌رسد تمسک به فرایندهای دموکراتیک صرفاً برای طفره رفتن

از ارائه دلایل قانع‌کننده برای چنین محدودسازی است. اصل بی‌طرفی نه برای تضمین منصفانه بودن فرایندهای دموکراتیک بلکه چنان که گفته آمد، قیدی است بر دلایل موجه و اهداف تصمیمات دموکراتیک (Ibid, 209-210). افزون بر این در جوامع دموکراتیک پدیده «اقلیت دائم» وجود دارد، اقلیتی که هیچ‌گاه اکثریت نشده و از این جهت برداشت آنان از خیر مبنای تصمیمات سیاسی قرار نخواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

بی‌تردید داوری در مورد بی‌طرفی و نیز انتخاب گزینه‌های مطرح‌شده در دوگانه‌ها و چندگانه‌هایی که به میان آورده شدند، مستلزم پرداختن به مبانی و دلایل موجه رویکرد بی‌طرفی و نیز نقدهای مطرح‌شده بر آن است. به ویژه برخی نویسندگان تفکیک بی‌طرف‌گرایان میان حق و خیر را قابل دفاع نمی‌دانند. احترام به خودآیینی و برابری افراد، ضرورت مشروع‌سازی قدرت، شک معرفت‌شناختی، تکثرگرایی و ذهنیت‌گرایی از جمله دلایل موجهی هستند که در دفاع از بی‌طرفی پیش‌نهاده شده‌اند. در مقابل فردگرایانه بودن بی‌طرفی به این معنا که بی‌طرفی علیه شیوه‌های زندگی غیرفردگرایانه تبعیض روا می‌دارد از جمله نقدهایی است که بر این نظریه وارد شده است. براساس این نقد، ایراد دیگری زیر عنوان «تناقض و خودشکنی بی‌طرفی» مطرح شده است؛ این رویکرد در حالی بی‌طرفی حکومت میان برداشت‌های گوناگون خیر را تجویز می‌کند که دلایل موجه خود بی‌طرف نیستند.

از دیگر سو نباید از شناخت رویکرد رقیب، یعنی کمال‌گرایی، نیز غافل بود. کمال‌گرایی، افزون بر اینکه مبنای عمل اغلب حکومت‌ها در زمان‌های مختلف بوده است، دلایل موجه قابل توجهی دارد. البته این رویکرد نیز با نقدهایی جدی روبه‌روست.

منابع

- ۱- استاینر، هیلل (۱۳۸۲)، *مفهوم عدالت*، پیشگفتار و ترجمه محمد راسخ، مجلس و پژوهش، شماره ۳۸.
- ۲- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۸۸)، *سیاست‌گذاری فرهنگی در فرانسه: دولت و هنر*، چاپ اول، تهران، سمت.
- ۳- خلیلی، مصطفی (۱۳۷۶)، *انحصارگرایی ادیان*، نامه مفید، شماره ۱۲.
- ۴- دورکین، رونالد (۱۳۷۴)، *لیبرالیسم، مایکل ساندل، لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- راسخ، محمد (۱۳۸۷)، *آزادی چون ارزش، در حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق*، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو، چاپ سوم.
- ۶- راسخ، محمد (۱۳۸۸)، *نظریه حق، در حقوق بشر در جهان معاصر*، تهران، کمیسیون حقوق بشر اسلامی.
- ۷- راولز، جان (۱۳۸۳)، *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه عرفان ثابتی، چاپ اول، تهران، ققنوس.
- ۸- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳)، *فلسفه حقوق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- ۹- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸)، *فلسفه فضیلت*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ سوم، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- ۱۰- کیملیکا، ویل (۱۳۷۶)، *جماعت‌گرایی*، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، قیسات، شماره ۵ و ۶.
- ۱۱- لاک، جان (۱۳۷۷)، *نامه‌ای در باب تساهل*، ترجمه شیرزاد گلشاهی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- ۱۱- میل، جان استوارت (۱۳۸۵)، *رساله درباره آزادی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- وثیق، شیدان (۱۳۸۴)، *لائسیتته چیست؟ همراه با نقدی بر نظریه‌پردازی‌های ایرانی*، چاپ اول، تهران، اختران.



- 13- Arneson, Richard (2003), *Liberal Neutrality on the Good: An Autopsy*, In Klosko, George and Wall, Steven (Ed.), *Perfectionism and Neutrality: Essays in Liberal Theory*.
- 14- Barry, Brian (1995), *Justice as Impartiality*, Oxford: Clarendon Press.
- 15- Beckman Ludvig (2001), *The Liberal State and the Politics of Virtue*. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- 16- Dworkin, Ronald (1985), *A Matter of Principle*, Cambridge: Harvard University Press.
- 17- Freeman, Samuel (2007), *Rawls*, London: Routledge.
- 18- Klosko, George and Wall, Steven (Ed.) (2003), *Perfectionism and Neutrality: Essays in Liberal Theory*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- 19- Kymlicka, Will (1989), *Liberal Individualism and Liberal Neutrality*, *Ethics*, Vol. 99, No. 4.
- 20- Larmore, Charles (1987), *Patterns of Moral Complexity*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 21- Larmore, Charles (1996), *The Morals of Modernity*, Cambridge, Cambridge University Press.
- 22- Lecce, Steven (2008), *Against Perfectionism: Defending Liberal Neutrality*, University of Toronto Press, Toronto.
- 23- MacLeod, Colin M. (1998), *Liberalism, Justice, and Markets*, Oxford, Clarendon Press.
- 24- Rawls, John (1971), *A Theory of Justice*, Cambridge, Mass: Belknap Press of Harvard University Press.
- 25- Rawls, John (1996), *Political Liberalism*, New York: Columbia University Press.
- 26- Rawls, John (1997), *The Idea of Public Reason Revisited*, *The University of Chicago Law Review*, Vol. 64, No. 3.

- 27- Raz, Joseph (1986), *The Morality of Freedom*, Oxford: Clarendon Press.
- 28- Scanlon, Thomas (2003), *Rawls on Justification*, in Samuel Freeman (Ed.), the Cambridge Companion to Rawls, Cambridge University Press.
- 29- Schaller WE. (2005), *Liberal Neutrality and Liberty of Conscience*, Law and Philosophy, Vol. 24, No. 2.
- 30- Sher, George (1997), *Beyond Neutrality: Perfectionism and Politics*, New York: Cambridge University Press.
- 31- Sinopoli, Richard C. (1993), *Liberalism and Contested Conceptions of the Good: The Limits of Neutrality*, The Journal of Politics, Vol. 55, No. 3.
- 32- Waldron, Jeremy (1993), *Legislation and Moral Neutrality*, In Liberal Rights: Collected, New York: Cambridge University Press.
- 33- Zellentin, Alexa (2009), *Neutrality as a Twofold Concept*, available on:
https://papyrus.bib.umontreal.ca:8443/jspui/bitstream/1866/3113/1/pdf_13_Zellentin.pdf, (تاریخ مراجعه: ۲۹ .۱. ۱۳۹۰).